

رویا نژاد زنده

در هفته‌ای که شی جین‌پینگ و ترامپ پس از دو سال سکوت در یکن دیدار و دربارۀ باز تنظیم روابط اقتصادی و امنیتی یک‌دیگر گفت‌وگو کردند، رهبران اروپایی در بروکسل در گیر بحثی تکراری بودند: چگونه می‌توان میان وابستگی اقتصادی به چین، اتحاد امنیتی با آمریکا و رؤیای استقلال راهبردی تعادل برقرار کرد؟ در پرسشی که در ظاهر فنی و دیپلماتیک است، اما در واقع نشان دهنده بحران عمیق‌تری است. که قلب سیاست خارجی اروپا را نشان‌گرفته است. بحرانی که اقتصاد سیاسی بین‌الملل از آن به‌عنوان «وابستگی متقابل نامتقارن» یاد می‌کند. وضعیتی که در آن اروپا برای بقا به باز یگرانی وابسته است که آنها قواعد بازی را می‌نویسند. طی دو دهه اخیر چین از کار خانه جهانی به معمار جدید نظم اقتصادی تبدیل شده است. شرکت‌های اروپایی از خودروسازی تا انرژی سبز به بازار چین وابسته‌اند، در حالی که یکن با سیاست‌های صنعتی گسترده‌از پاران‌های دولتی تا کنترل زنجیره‌های تأمین، عملاً قواعد رقابت را به نفع خود باز نویسی کرده است. از منظر اقتصاد سیاسی، رابطه اروپا با چین را می‌توان مصداقی از «نظم سرما به‌داری دوگانه» دانست. در یک سو، سرما به‌داری نئولیبرال اروپایی که بر شفافیت، بازار آزاد و محدودیت مداخله دولت استوار است و در سوی دیگر، سرما به‌داری دولتی چینی که با برنامۀریزی مرکزی، مالکیت دولتی و کنترل تکنولوژی جهانی تعریف می‌شود. اتحاد به اروپا سال‌ها این تفاوت را نادیده گرفت و از چین به عنوان «شریک اقتصادی راهبردی» یاد کرد، اما اکنون در گزارش‌های رسمی بروکسل، چین نه فقط شریک، بلکه رقیبی نظام‌مند توصیف می‌شود. عبارتی که نشان می‌دهد بازی از همکاری به رقابت تغییر کرده است.

اروپا در حاشیه گفت‌وگوهای بزرگ

دیدار اخیر ترامپ و شی جین‌پینگ، پیام سیاسی روشنی داشت: جهان دوبارگی بازگشته، اما بدون مرکزیت اروپا. این دیدار که پس از ماه‌ها تنش در تجارت و فناوری بر گزار

چشم انداز

ترجمه: زهرا سادات آفرینی

اروپا حاشیه‌نشین نظم جهانی می‌شود



شده، محورهایی چون تعرفه‌های صنعتی، دسترسی به فناوری نیمه‌هادی‌ها و تنظیم روابط نظامی در اقیانوس آرام را شامل می‌شد. موضوعاتی که هر دو طرف می‌دانند، تعیین‌کننده آینده نظم جهانی است، در حالی که واشینگتن و یکن درباره تقسیم حوزه‌های نفوذ اقتصادی گفت‌وگو می‌کردند، اروپا نظاره‌گر بود. این حاشیه‌نشین اروپا فقط نمادین نیست، بلکه بازیابی از کاهش وزن واقعی اقتصادی و سیاسی قاره سبز در ساختار قدرت جهانی است. اتحادیه اروپا که روزی مدعی «قدرت هنجاری» بود، اکنون در حال تبدیل شدن به «قدرت تنظیم‌پذیر» است. بازیگری که به جای تعیین قواعد، مجبور به واکنش در برابر قواعد نوشته شده‌از سوی دیگران است.

در چارچوب نظری اقتصاد سیاسی جهانی، اروپا نمونه‌ای از «وابستگی متقابل نامتقارن» است. اروپا برای صادرات، فناوری‌های نو و مواد خام به چین وابسته است، اما در مقابل نمی‌تواند از ابزارهای مشابه برای فشار متقابل استفاده کند. به بیان ساده‌تر، اگر چین صادرات باتری یکی، مواد معدنی نادر را متوقف کند، صنایع خودروسازی آلمان و فرانسه در چند هفته متوقف می‌شوند، اما اگر اروپا صادرات خودروهایی لوکس را محدود کند، چین فقط به تولید داخلی خود تکیه می‌کند. این نامتقارنی باعث شده سیاست صنعتی اروپا بیشتر واکنشی باشد تا راهبردی. بسته‌های سبز، تعرفه‌های محدودکننده و سیاست کاهش ریسک که از ۲۰۲۲ مطرح شد، هر چند در ظاهر نشان از

بحران کنونی اروپا را نمی‌توان صرفاً اقتصادی دانست، بلکه بحران نظم است، یعنی اینکه اروپا میان دو نظم جهانی گرفتار شده: یکی نظم نئولیبرالی امریکایی که بر آزادسازی تجارت، مالی‌سازی و سلطه دلار بنا شده و دیگری نظم نوظهور چینی که دولت و حزب کمونیست در آن نقش تنظیم‌گر کلان بازار را دارند

بیانیه‌های اخلاقی بدل شده است. از استقلال راهبردی تا نظم مبتنی بر قواعد که در بازی و میدان واقعی اقتصاد جهانی قدرت اجرایی ندارند. اروپا هنوز خود را قدرتی مبتنی بر ارزش‌ها می‌داند، اما ارزش‌ها تا زمانی کارآمدند که هزینه نداشته باشند، وقتی بروکسل درباره حقوق بشر در چین بیانیه صادر می‌کند، هم‌زمان شرکت‌های آلمانی در شانگهای در حال توسعه کارخانه‌های خود هستند؛ وقتی از حاکمیت دیجیتال سخن می‌گوید، ۶۰ درصد زیرساخت‌های فناوری‌اش به قطعات ساخت چین وابسته است. این تناقض نه صرفاً اخلاقی، بلکه ساختاری است. نظام اقتصادی اروپا در دوران پساصنعتی، بر مبنای زنجیره‌گذاری جهانی تأمین و تقسیم کار جهانی شکل گرفته است؛ شکستن این زنجیره‌ها، به معنای فروپاشی بخشی از رفاه اروپایی است. اروپا از چین انتقاد می‌کند که با سیاست‌های صنعتی دولتی، بازار را دستکاری می‌کند، اما در عمل، از همین سیاست‌ها الهام گرفته است. برنامه‌هایی مانند صنعت ۲۰۳۰ آلمان، یا ابتکار حاکمیت فناوریانه اروپا پاسخی‌اند به الگوی چینی، اما تفاوت در توان اجرای این برنامه‌هاست، در حالی که چین با تمرکز مرکزی و سرمایه‌گذاری عظیم دولتی زنجیره‌ای از تولید، تحقیق و صادرات را در اختیار دارد، اتحادیه اروپا میان دولت‌های عضو با منافع گاه متعارض تقسیم شده است. اقتصاد سیاسی بین‌الملل نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی در جهان امروز نه از بازار آزاد، بلکه از هم‌افزایی میان دولت و صنعت برمی‌خیزد، مدلی که چین به خوبی اجرا می‌کند، اما اروپا هنوز از پذیرش صریح آن پرهیز دارد.

خیال پردازی خاورمیانه جدید

اسرائیل قادر به ایجاد نظم مدنظرش نیست

ترامپ و عطش او برای معاملاتی که کشورهای ثروتمند نفتی می‌توانند به راحتی ارائه کنند، هیچ مشکلی ندارند. فروپاشی روند صلح اسرائیل و فلسطین در سال ۲۰۰۱ و انتفاضة دوم، به هیچ وجه این نظم را مختل نکرد. حملات ۱۱ سپتامبر، حمله فاجعه‌بار به عراق، یا پیگیری سیاست‌های به‌شدت نامحبوب به نام «جنگ جهانی علیه تروریسم» نیز تغییری در این روند ایجاد نکرد، بلکه به تقویت موقعیت بلوک ایران منتهی شد، بلوکی که برای دهه‌ها به‌نظر می‌رسید با دستپاچی متحدانش به موقعیت‌های برتر در بغداد، بیروت و صنعا، جایگاه قدرتمند خود را حفظ کرده است. رژیم اسد در دمشق به قدرت چسبیده و حماس و حزب‌الله از خانه‌های موشکی و سایر قابلیت‌های نظامی خود را توسعه داده‌اند. در جریان ناآرامی‌های بزرگ دوران قیام‌های عربی پس از سال ۲۰۱۱، آن دوقطبی به سه‌قطبی تبدیل شد و «محور مقاومت» ایران عمدتاً متحد ماند، اما تهدیدها و فرصت‌هایی که در پی این روند ایجاد شد، تغییرات سیاسی مهم، رقابت شدید مغربی را در جبهه‌های مختلف منطقه‌ای رقم زد و ائتلاف به رهبری ایالات متحده را به دو بخش تقسیم کرد: «قطر در ترکیه در یک طرف، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در طرف دیگر» در این بین، واشینگتن در تلاش بود تا آنها را برای دستیابی به اهداف یکسان به کار وادارد. اما اقدام امارات و عربستان سعودی علیه قطر در فاصله سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱، تلاش‌هایی را حفظ یک جبهه متحد علیه ایران را به شدت مختل کرد. این اختلاف نامشروع با روی کار آمدن جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا حل شد و همه احزاب اصلی با وجود شکست تلاش دیوانه‌وار دولت بایدن برای عادی‌سازی روابط اسرائیل و عربستان، نظم سنتی را از سر گرفتند. حالا در پی جنگ غزه، رژیم‌های عربی دوباره به مسئله فلسطین علاقه‌مند شده‌اند. رهبران منطقه که همیشه از موج جدید قیام‌های مردمی بیمناک بوده‌اند و با دقت عوامل بالقوه اعتراضات جدید را رصد می‌کنند، به خوبی از عمق خشم عمومی نسبت به پاکسازی قومی و ویرانی غزه آگاه هستند. تأکید مجدد عربستان سعودی بر طرح صلح عربی که صلح با اسرائیل را منوط به ایجاد یک کشور فلسطینی می‌کند، نشان می‌دهد که تغییر اخیر چقدر قدرتمند بوده است. این تغییر در مفاد آتش‌بس غزه نیز منعکس شد و به این ترتیب، اخراج فلسطینی‌ها و الحاق این سرزمین به اسرائیل منتهی شد. این شرایط بیشتر با ترجیحات کشورهای خلیج فارس همسو بود تا با ترجیحات اسرائیل.

اسرائیل توانایی دستیابی به اهدافش را ندارد

رهبران اسرائیل این چرخش را فراموش کرده‌اند و در عوض به این موضوع می‌پردازند که چگونه کارزار اسرائیل علیه ایران و متحدان ایران، موازنه قدرت در منطقه را برهم زده است. اسرائیل متقاعد شده که نگرانی‌های هنجاری اهمیت زیادی ندارند و اقدامات آن نشان می‌دهد که مشروعیت صرفاً از اسلحه پیروی می‌کند. تخریب غزه و حرکت به سمت الحاق کرانه باختری، هر گونه ظاهرسازی اسرائیل مبنی بر اینکه مسیر را برای رسیدن به یک راه حل عادلانه برای مسئله تشکیل کشور فلسطین هموار می‌کند، از بین برده است.

قدرت افسارگسیخته و جابجایی بی‌حد و مرز منجر به تراژدی می‌شود. اسرائیل به طور قابل توجهی تمایلی به برداشتن هیچ گام معناداری در جهت ایجاد حس مشترک که ممکن است موفقیت نظامی آن را به رهبری منطقه‌ای تبدیل کند، نشان نداده و نتایجاو بیشتر نگران حفظ دولت راست افراطی و محدود خود است تا رسیدگی به انتقادات بین‌المللی و احیای برنامه‌های تشکیل کشور فلسطین که مورد نفرت شرکای ائتلافی اوست. آتش‌بس غزه، فرصتی برای تغییر جهت فراهم کرد، اما درگیری‌های پیاپی، مانع تراشی مداوم در مسیر کمک‌های بشردوستانه و تشدید خشونت شهر کنش‌نشین در کرانه باختری، نویدبخش آینده‌ای خوب نیست؛ ضمن اینکه، دیدگاه اعراف آمیز

اسرائیل در مورد قدرت نظامی خود نیز سازنده نخواهد بود. با وجود تمام حملات غافلگیرکننده و برتری هوایی آشکار، اسرائیل ارتشی ندارد که بتواند سرزمین‌هایی فراتر از سرزمین‌های فلسطین و سوریه را که ۵۵ سال پیش تصرف کرد، اشغال و حفظ کند. اسرائیل نشان داده که می‌تواند بسیاری از اهداف تاکتیکی خود را از طریق ترور و بمب‌گذاری از راه دور پیش ببرد، اما در عین حال، نمی‌تواند به هیچ یک از اهداف استراتژیک خود دست یابد: حماس همچنان قدرتمندترین نیرو در غزه است، حزب‌الله با وجود متحمل شدن خسارات قابل توجه از خلع سلاح خودداری می‌کند و کارزار عظیم ۱۲ روزه علیه ایران نیز نتوانست به برنامه هسته‌ای ایران پایان دهد یا ایرانیان را به قیام و سرنگونی جمهوری اسلامی ترغیب کند.

اسرائیل، وابسته به چک سفید امریکا

تسلط نظامی اسرائیل واقعی است، اما همچنان مشروط است. اسرائیل تنها زمانی که امریکا مهمات مورد نیازش را تأمین کند، می‌توانست جنگ خود علیه غزه را ادامه دهد. یادفند گنبد آهنین آن در برابر حملات موشکی ایران، پیش از آنکه ایالات متحده در جنگ ۱۲ روزه آتش‌بس اعلام کرد، از رهگیری و موشک‌ها ناتوان بود. درخواست تضعیف کرده است. اسرائیل در طول دو سال گذشته از واشینگتن نشان می‌دهد که چقدر به ایالات متحده وابسته است و قدرت‌های منطقه‌ای مطمئن به این آسیب‌پذیری بالقوه در یک درگیری طولانی توجه کرده‌اند. نتایجاو دهه‌هاست که در بازی سیاست امریکا نقش داشته و دلیل خوبی دارد که فرض کند نفوذ اسرائیل بر سیاست ایالات متحده، به‌رغم اشتباهی‌های فعلی به طور نامحدود ادامه خواهد یافت، اما چراغ‌های هشدار روشن شده‌اند. حمایت حزبی نتایجاو از جمهوری خواهان و رفتار اسرائیل در غزه، اجماع دو حزبی سابق به اشغ اسرائیل را به شدت تضعیف کرده است. اکثریت دموکرات‌اکنون بیشتر با فلسطینی‌ها همدردی می‌کنند تا با اسرائیلی‌ها و سیاستمداران دموکرات به طور فزاینده‌ای کمک‌های نظامی به اسرائیل را زیر سؤال می‌برند. ترامپ به سن گذشته، رقابتل رژیم‌بینی و دمدمی مزاج است. روابط دشمنی و مالی عقیبی با ره‌پیشای خلیج فارس دارد؛ جانشینان احتمالی جمهوری خواه، مانند معاون رئیس‌جمهور جی. دی. وینس هیچ تهدید خاصی به اسرائیل ندارند بدون چک سفید ایالات متحده، برتری اسرائیل می‌تواند بسیار سریع‌تر از آنچه هر کسی انتظار دارد از بین برود.

تهدیدی برای کشورهای حوزه خلیج فارس

ممکن است اسرائیل، خود را هم‌زون جدید منطقه بداند، اما در واقع خود را عنصری، غیر ضروری و غیر مفید جلوه داده است. پس از حمله به قطر، بعید است رهبران کشورهای خلیج فار تمام سیستم‌های دفاع‌هوایی خود را به سمت ایران و یمن نشانه بگیرند. شاید آنها می‌توانستند نابودی غزه به دست اسرائیل را بپذیرند، اما اکنون اسرائیل خود را به تهدیدی برای امنیت کشورهای حوزه خلیج فارس تبدیل کرده است. اینکه اسرائیل تاکنون از پرداخت هر گونه هزینه جدی برای توسعه‌طلبی نظامی خود در منطقه و ویرانی غزه خودداری کرده، این حس را در اسرائیل تقویت کرده است که هرگز چنین هزینه‌ای نخواهد پرداخت، اما این به همان اندازه اشتباه است که اسرائیل در سال ۱۹۷۳ باور داشت، هیچ کشور عربی پس از پیروزی قاطعش، هرگز جرأت حمله مجدد به آن را نخواهد داشت و این دیدگاه، مشابه همان تصور قبل از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ است، مبنی بر اینکه حماس برای همیشه در غزه محصور خواهد ماند.

فران افران، ۱۲ اکتبر ۲۰۲۵ «استاد علوم سیاسی و امور بین‌الملل در دانشگاه جورج واشینگتن و نویسنده کتاب «خاورمیانه امریکا: ویرانی یک منطقه»